

۴۳- سوره زخرف، مکی، ۸۹ آیه و محور اصلی بحث های آن، انداز مردم از عذاب الهی است. کلمه زخرف که نام این سوره می باشد، به معنای زیور های نیک است و این کلمه در آیه ۳۵ این سوره استعمال شده است.

به نام خداوند بخشاینده مهربان. حم (۱) قسم به این کتاب روشن (۲) ما این کتاب را قرآنی عربی کردیم، باشد که شما تعقل کنید (۳) و این کتاب در لوح محفوظ نزد ما و والا و فرزانه است (۴) آیات دوم تا چهارم می فرماید که قرآن نازل شده بر رسول اکرم (ص) که اکنون به همان کیفیت در دسترس مسلمانان است، مرحله نازله حقیقت برتر و والاتری است که از دسترس عقول مردم به دور است و خداوند متعال آن حقیقت بلندمرتبه را پس از تنزل دادن به صورت قرآن عربی، به پیامبر وحی کرده است. شاید در این صورت جدید مردم بتوانند با به کارگیری عقل خود از حقایق و معارفی که در آن است، بهره مند گردند. از این روست که دیده می شود در آیه دوم، قسم به کتاب روشنی خورده می شود که آن کتاب روشن به صورت قرآن در آمده تا شاید مردم تعقل کنند. در آیه چهارم، به توصیف آن حقیقت برتر که قرآن با تمامی عظمتش رقیقه آن است، پرداخته و می فرماید که آن کتاب در ام الکتاب قرار دارد. ام الکتاب با توجه به سایر آیات قرآن، عبارت از همان لوح محفوظ می باشد. در آیه چهارم، دو صفت برای آن حقیقت برتر قرآن ذکر می شود. یکی صفت علی و دیگری صفت حکیم. صفت علی آن است که این کتاب بلند مرتبه تر از آن است که عقول مردم بدان دست یابند و مراد از حکیم بودن آن این است که بسیط می باشد و دارای سوره و آیات نمی باشد، و در واقع وجود این دو صفت است که باعث می شود آن حقیقت برتر دور از دسترس عقول بشری قرار گیرد. چرا که عقل در اندیشه هایش، با مفاهیم و الفاظ سر و کار دارد و بدون وجود مفاهیم مختلف، عقل قدرت بررسی و استنتاج نخواهد داشت. بنابراین چون حقیقت این کتاب برتر از یک سلسله مفاهیم می باشد و از طرف دیگر دارای اجزاء نیست، عقل در درک حقیقت آن عاجز است. در ادامه آیات، قرآن خطاب به مشرکین می فرماید: آیا گمان می دارید که ما ذکر را از شما برای آنکه گروهی اصراف کنید یک سره باز می داریم؟ (۵) و حال آنکه پیامبران بسیاری را در اقوام پیشین فرستادیم (۶) و آن اقوام پیامبری سویشان نیامد مگر اینکه او را مسخره می کردند (۷) پس نیرومندترین ایشان را هلاک کردیم و داستان اقوام پیشین گذشت (۸) مشرکان مکه به عنوان راهی برای مبارزه با پیامبر، سعی می کردند با بی توجهی و عدم اعتنا به آن حضرت و سخنان و آیات الهی باعث خستگی پیامبر و درنهایت توقف ایشان در تبلیغ رسالت الهی گردند. آیه پنجم به این گمان مشرکان پاسخ داده و می فرماید: اگر مشرکان گمان می کنند که با بی توجهی و افراط در کفر، می توانند کاری کنند که خداوند ذکر الهی را که عبارت از قرآن کریم باشد از میان آنان خارج سازد، باید بدانند که این گمان اندیشه ای باطل است و بهترین شاهد بر بطلان این اندیشه، بررسی حوادثی است که در اقوام گذشته جریان داشته است. مشرکان به انواع مختلف، پیامبرشان را آزار داده و در کفر خود افراط می کردند. با این همه، تا زمانی که حجت الهی بر آنان تمام نشده بود، پیامبران به دعوت و تبلیغ آنان ادامه می دادند و زمانی که حجت بر آنان تمام شد، با اینکه بسیار قوی تر از مشرکین زمان پیامبر اسلام بودند، به عذاب الهی گرفتار آمده و هلاک گشتند. در ادامه آیات،

قرآن به استدلال بر ربوبیت خداوند پرداخته می فرماید: اگر از مشرکان بپرسید آسمانها و زمین را چه کسی آفریده است، گویند خدای نیرومند دانا آن را آفریده است (۹) یادآور می شود که مشرکان منکر اینکه خداوند آفریننده جهان هستی است نبودند، بلکه اعتقاد داشتند تدبیر نظام هستی و اداره آن به دست خداوند نبوده، بلکه بتان مدبر نظام عالم می باشند. در آیه نهم، قرآن این عقیده مشرکان را درباره خداوند نقل می کند و سپس در آیات بعدی به اثبات این مطلب می پردازد که اداره نظام هستی همچون آفرینش آن، به دست خداوند تبارک و تعالی است و اصولاً به سبب فقر ذاتی که در هستی تمامی مخلوقات وجود دارد، هیچ کدام از این مخلوقات توان و تسلط اداره دیگری را نخواهند داشت. مگر آن که به هنگام آفرینش، خداوند متعال او را به نحوی آفریده باشد که توان تاثیرگذاری در مخلوقات دیگر را داشته باشد و الا موجودی که نبوده و سپس به قدرت الهی ایجاد شده است، اگر آفرینش او به نحوی نباشد که موثر در دیگری باشد، هرگز نخواهد توانست چنین عملی را انجام دهد. از اینجا روشن می شود که در عقاید مشرکان تناقض وجود دارد، چرا که از یک طرف قائلند که خداوند هر موجودی را با سرشت مخصوصی آفریده و او را موثر در سایر موجودات قرار داده است و از طرف دیگر معتقدند که خداوند در اداره نظام هستی نقشی ندارد. این تناقض، گویاترین دلیل بر بطلان آرا و عقاید مشرکان می باشد. از این رو همانگونه که گفتیم، قرآن در آیات بعد به اثبات این مطلب می پردازد که خداوند مربی و مدبر نظام هستی است. قرآن در این باره می فرماید: خداوند است که زمین را بستر شما قرار داده و در آن راههایی نهاد، باشد که هدایت شوید (۱۰) او همان کسی است که از آسمان آبی به اندازه نازل کرد و با آن آب دیار مرده ای را زنده گردانیدیم و همین گونه پس از مرگ، از زمین خارج می شوید (۱۱) همان که تمامی زوجها را آفریده و برای شما چیزهایی که بر آن سوار می شوید چون کشتی و حیوانات آفریده است تا بر پشت آنها استقرار یابید (۱۲) چون بر آنها استقرار یافتید، نعمت خدایتان را به یاد آورید و گویند: پاک و منزّه است آنکه این مرکوب را رام ما کرد و ما خود توان رام کردن آن را نداشتیم (۱۳) و به راستی ما به سوی پروردگمان باز می گردیم (۱۴) از تدبیر در آیات دهم تا چهاردهم روشن می شود که در این آیات، قرآن گوشه‌ای از اداره نظام هستی را که به قدرت خداوند متعال صورت می گیرد، برشمرده است. اینکه زمین برای انسان چون گهواره برای کودک است و وجود راه های زمینی و دریایی مختلف و نزول باران به اندازه ای معین و رویاندن گیاهان و درختان به وسیله باران، همه و همه نشانگر تدبیر نظام هستی به دست خداوند است که در این آیات، به تناسب فهم مردم پاره ای از آنها بر شمرده شده است. از اینجا روشن می شود که تدبیر هستی همچون ایجاد آن به دست خداوند است. البته باید توجه داشت آنچه که ناپسند و مذموم است و از زمره عقاید شرک آلود محسوب می شود، این است که انسان موجود دیگری را در تدبیر عالم در رتبه خداوند قلمداد کند، والا اگر کسی مدبر حقیقی را خداوند بداند و آنچه که خود و دیگران از سر آزادی و اختیار انجام می دهند، گوشه ای از تدبیر الهی بداند، دارای عقیده صحیحی است و از این رو است که می بینیم قرآن در آیات دوازدهم و سیزدهم چنین نقل می کند که صالحان به هنگام دعا، ساختن کشتی و رام شدن حیوانات را به خدا منسوب

می کنند. با آنکه کشتی به وسیله کشتی ساز ساخته و حیوان به وسیله رام کننده رام می شود. این بدان جهت است که صالحان و مومنان، تمامی هستی و تمامی قدرت های موجود در آن را از سرچشمه قدرت الهی می دانند. و برای خدا از بندگانش جزئی قرار داده اند به راستی انسان ناسپاسی آشکار است (۱۵) یکی از عقاید شرک آلود این است که کسی برای خداوند فرزندی قائل شود. این عقیده ناشی از ناسپاسی و کج اندیشی انسان است. در این آیه از فرزند تعبیر به جزء شده است. آیا خداوند از آنچه که خلق کرده برای خود دخترانی قرار داده و پسران را خاص شما کرده است؟ (۱۶) مشرکان معتقد بودند که فرشتگان الهی، همگی دخترانی مخلوق خداوند می باشند و در عین حال فرزندان خدا هستند. قرآن به خاطر وضوح بطلان این اعتقاد، سخنی در رد آن در اینجا مطرح نمی سازد. چرا که بارها و بارها در ضمن طرح دلایل توحید مطرح شده است که چون خداوند موجودی مادی نمی باشد، به طور کلی از احکام موجودات مادی مبری و منزّه است و از آن جمله، داشتن فرزند می باشد. آری، این سخن که فرشتگان به سان دیگر موجودات مخلوق خدا هستند، سخن حقی است اما اینکه آنان دختران خدا قلمداد شوند، گفته باطلی است. چرا که لازمه آن مادی بودن خداوند است و لازمه مادی بودن مرکب بودن است و لازمه ترکیب نقص و احتیاج است که این خصوصیات همگی از ساحت مقدس خداوند قادر به دور است. نکته دیگری که در این آیه درباره عقیده مشرکان بیان شده است این است که آنان با آنکه خداوند را آفریننده تمام هستی می دانستند، با این همه خداوند را متصف به چیزی می کردند که خود به شدت از آن بیزار بودند. قرآن درباره این عقیده می فرماید: اگر چه این عقیده فی نفسه محال و باطل است، اما نشانگر خباثت و ناسپاسی معتقدان آن می باشد که برای خود آنچه را که خوب می پنداشتند، قائلند و برای خدا آنچه را که از آن بیزارند، و چون یکی از ایشان را به فرزند دختر بشارت دهند، چهره اش از شدت خشم سیاه می شود و خشمگین می گردد (۱۷) اما برای خداوند آن که در زیور بزرگ می شود و در پیکار نمایان نیست، قرار می دهند (۱۸) و فرشتگان الهی را که بندگان خدای رحمان اند، مونث می دانند. آیا مگر به هنگام خلقت فرشتگان حضور داشتند؟ این شهادت دروغ آنان نوشته و از آن بازخواست خواهند شد (۱۹) برای بیشتر روشن شدن ناسپاسی مشرکان، قرآن در آیات ۱۷ و ۱۸ بیان می کند که اگر به یکی از مشرکان بشارت تولد دختری را بدهند، از شدت اندوه و خشم سیه چرده می گردد و با این تنفر شدید از دختران، باز برای خداوند دخترانی قائل اند. بدین جهت قرآن آنان را سرزنش می کند که اگر داشتن فرزند دختر بد است، چرا برای خدا فرزند دختر قائل می شوید؟ اگر چه ذات اقدس الهی به طور کلی از داشتن فرزند مبری است. در آیه ۱۹، قرآن دلیل دیگری در بی اساس بودن گفتار مشرکان در مورد مونث بودن فرشتگان بیان کرده و می فرماید: آیا مگر مشرکان به هنگام آفرینش ملائکه حاضر بودند که قائل به انوثن آن می باشند؟ و به طور کلی چه دلیلی بر این عقیده، جز گفتار بی پایه خود دارند؟ در ادامه آیات، قرآن استدلال مشرکان در شرکورزیشان را نقل و ابطال می کند. قرآن در این باره می فرماید: و گویند اگر خدای رحمان می خواست، ما عبادت معبودان دیگر را نمی کردیم. مشرکان در این مسئله آگاهی ندارند و جز به تخمین سخن نمی گویند (۲۰) مشرکان برای موجه نشان دادن

عبادت بت ها و سایر معبودهای خویش چنین استدلال می کردند که اگر خداوند می خواست که ما بت ها را نپرستیم، ما هرگز قدرت مخالفت با خواست او را نداشته و بت پرست نمی شدیم. پس اگر مشرک هستیم، این به سبب خواست الهی است. این سخن که مغالطه ای بیش نیست، امروزه نیز از جانب گروهی دیگر از سست ایمانان در توجیه اعمال پلیدشان بر زبان رانده می شود. قرآن معتقدان به چنین سخنانی را افرادی ناآگاه و کم خرد می داند که از روی حدس و ظن و نه از روی علم و یقین سخن می گویند. چرا که آشنایان به معارف الهی می دانند که اراده ذات اقدس الهی در هستی دو صورت دارد: اراده تکوینی و اراده تشریحی. منظور از اراده تکوینی این است که خداوند خلقت موجودات را آنگونه که می خواهد قرار داده و مسیر زندگی آنان را به شکل خاصی معین می کند نظیر حیوانات و نباتات و غیره. تخلف از این اراده به هیچ وجه ممکن نیست. اراده دیگر الهی که اراده تشریحی است، بدان معناست که خداوند بدون آنکه اجباری در کار باشد به انسان قدرت انتخاب داده و در عین حال برای او دین و آیین خاصی معین فرموده و چنین اراده کرده است که انسان از آن دین پیروی کند. در مورد انسان، خداوند اراده تکوینی بر موحد بودن و یا مشرک بودن انسان ننموده و از این روست که می بینیم هر انسانی در راهی قدم برمی دارد. برخلاف حیوانات که چون مقهور اراده تکوینی الهی هستند، همگی به یک شکل و در یک مسیر خاص حرکت می کنند. اما اگر اراده تکوینی الهی برای انسان راه جبری را معین ننموده است، ولی اراده تشریحی باری تعالی راه انسان را معین کرده و همانگونه که گفتیم چون اراده تشریحی سلب اختیار انسان را نمی کند، از این رو هر انسانی به مسیری قدم می گذارد. از اینجا روشن می شود که خداوند موحد بودن انسان را با اراده تشریحی خواسته است نه با اراده تکوینی. پس اگر کسی به شرک و یا گناهان دیگر گرایش ورزد، با اراده تشریحی خداوند مخالفت کرده و مستحق عذاب خواهد بود. در ادامه، قرآن پس از ابطال دلیل به ظاهر عقلی مشرکان در اثبات عقیده شان، به نفی دلیل نقلی پرداخته و می فرماید: آیا پیش از قرآن کتابی به ایشان داده ایم که بدان تمسک جویند؟ (۲۱) بلکه مشرکان گویند ما پدران خویش را بر آیینی یافتیم و ما از آثار ایشان هدایت یافته و حرکت می کنیم (۲۲) آیه بعد می فرماید: و اینگونه پیش از تو بیم دهنده ای به شهری نفرستادیم، جز آنکه متنعمان آن گفتند: ما پدران خویش را بر آیینی یافته ایم و به آثار ایشان اقتدا می کنیم (۲۳) و آن پیامبر بیم دهنده، پس از استماع سخنان ایشان گفت: آیا حتی اگر آیینی راه نماینده تر از آنچه پدران خویش را بر آن یافته اید برایتان آورده باشم، باز پیروی آن ها می کنید؟ گفتند: ما به آنچه شما به همراه آن فرستاده شده اید، کافریم (۲۴) پس از آنان انتقام گرفتیم. پس بنگر که عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود (۲۵) در آیه ۲۱ قرآن بیان می کند که مشرکان در اثبات عقاید خود، دلیل نقلی از پیامبران گذشته نیز ندارند. چرا که اصولاً هیچ پیامبری چنین عملی را جایز نمی داند. سپس در آیات ۲۲ تا ۲۵ روشن می سازد که علت اصرار و پافشاری مشرکان بر عقاید باطلشان، پیروی کورکورانه از گذشتگان می باشد نه آنکه از جانب عقل یا نقل دلیلی در دست داشته باشند. در این آیات قرآن به مشرکان هشدار

می‌دهد که اگر به این پافشاری لجوجانه خود ادامه دهند، به سان امت‌هایی که پیش از آن‌ها بوده و به سبب همین تعصب بی‌جا به عذاب الهی دچار گشته و هلاک خواهند شد.

در آیات پیش رو قرآن به تناسب بحث از حضرت ابراهیم (ع) یاد می‌کند تا نشان دهد همانگونه که ابراهیم هیچگاه حاضر به قبول کورکورانه آیین گذشتگان نشد، دیگران نیز می‌توانند علیه این گونه عقاید بی‌پایه به پا خیزند و از پیروی آن سر باز زنند. قرآن درباره حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: و چون ابراهیم به عمو و خویشانش گفت: من از آنچه عبادت آن را می‌کنید، بیزارم (۲۶) مگر از عبادت آن که ایجاد کرده که او نیز هدایت‌م خواهد کرد (۲۷) و خداوند سخن یکتا پرستی را در نسل او پاینده کرد، باشد که مشرکان باز گردند (۲۸) قرآن در سوره‌های مختلف از ماجرای ابراهیم (ع) و رویارویی آن حضرت با بت پرستان هم عصرش یاد می‌کند. مشرکان زمان ابراهیم (ع) علاوه بر بت پرستی، خورشید و ماه و ستارگان آسمانی را نیز عبادت می‌کردند و پس از آنکه ابراهیم خلیل الرحمان ثابت کرد که این کار عملی بی‌پایه است، آنان در پاسخ او به روش گذشتگان‌شان استناد کردند. این سخن به خوبی نشانگر اعمال بی‌دلیل و تعصب کورکورانه آنان می‌باشد. و از این رو ابراهیم (ع) در آیه ۲۶ صریحا از مذهب مشرکان و معبود های آنان بیزار می‌جوید. در آیه ۲۷، ابراهیم (ع) استدلالی بر ربوبیت خداوند می‌کند. همانگونه که تا به حال مکررا گفته ایم، مشرکان پیدایش هستی را از جانب خداوند متعال می‌دانستند. اما اداره و تدبیر نظام هستی را به معبود های خود منسوب می‌کردند. از این رو ابراهیم (ع) برای ابطال ربوبیت معبودهای مشرکان چنین استدلال می‌کند که چون خداوند مرا به وجود آورده است و بدون خواست و اراده الهی لحظه‌ای توان بقا نخواهم داشت، پس این خداوند است که عهده‌دار تدبیر و اداره هستی من می‌باشد و اگر لحظه‌ای دست قدرت خویش را از من دور سازد، مسلما نابود خواهم شد. در ادامه آیه ۲۷، ابراهیم (ع) استدلال بر لزوم هدایت انسان از جانب خداوند می‌کند. چرا که مدبر کامل آن است که انسان را در تمامی مسائل مربوط به او دستگیری کند و از جمله مسائل مربوط به انسان، دستیابی به سعادت و زندگی جاویدان در بهشت است. از این رو چون ثابت شد که خداوند آفریننده تمام هستی است و لازمه آفرینش هستی اداره آن است، پس برای تکمیل اداره نظام هستی انسان لازم است که خداوند وی را به سوی سعادت هدایت کند و به همین دلیل است که ابراهیم (ع) هدایت الهی را از لوازم ایجاد هستی به دست پر قدرت خداوند متعال بیان می‌کند. در آیه ۲۸، قرآن به یکی از ویژگی‌های مهم حضرت ابراهیم اشاره می‌کند که عبارت از بقای کلمه توحید در نسل مبارک آن پیامبر بزرگ الهی است. یعنی تا روز قیامت در نسل آن بزرگوار افراد موحدی خواهند بود که هدایت مشرکان و منحرفان را برعهده خواهند داشت. خواه این گمراهان گروهی از نسل ابراهیم باشند و یا از سایر مردم و شاید که این خصوصیت در نسل حضرت ابراهیم، اجابت دعای آن پیامبر الهی از سوی خداوند باشد. چرا که مطابق آیه ۳۵ سوره مبارکه ابراهیم، آن حضرت از خداوند درخواست کرده بود که خود و فرزندانش را از پرستش بت‌ها دور بدارد. تاریخ نیز بر اجابت دعای ابراهیم گواهی می‌دهد. چراکه پیامبران بزرگ الهی چون موسی و عیسی (ع) و حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی

(ص) همگی از نسل ابراهیم بوده و در طول تاریخ پرچم توحید را همیشه برافراشتند. در ادامه، قرآن بیان می‌کند که مشرکان با وجود افراد موحدی که آنان را هدایت می‌کردند، به راه حق بازنگشتند تا آنکه پیامبر اکرم مبعوث گردید. قرآن در این باره می‌فرماید: آنان بازنگشتند و مشرکان و پدرانشان را از نعمت دنیا بهره‌مند ساختند تا آن که حق و پیامبری آشکار سوی ایشان آمد (۲۹) و چون حق سوی ایشان آمد، گفتند: این جادوست و ما به آن کافریم (۳۰) و گفتند: چرا این قرآن به مرد بزرگی از این دو دهکده نازل نشد؟ (۳۱) در آیه ۲۹ قرآن بیان می‌کند که مشرکان به عناد خود با دعوت انبیای الهی ادامه دادند و در حقیقت به دشمنی و کفران نعمت خداوند پرداختند. چرا که تمامی نعمتهایی که آنان در اختیار دارند، از سوی خداوند بوده و عناد با رسولان الهی ناسپاسی آنان درباره ولی نعمتشان می‌باشد. روگردانی مشرکان از دعوت الهی تا زمان نزول قرآن که در آیه ۲۹ از آن با کلمه حق یاد شده و بعثت پیامبر اکرم ادامه داشته است. در آیه ۳۰ قرآن می‌فرماید: پس از بعثت نیز مشرکان به جای توجه به استدلال‌های پیامبر اکرم، باز به عناد خود ادامه دادند و قرآن را که معجزه جاوید پیامبر اکرم است، جادو شمردند و رسالت پیامبر اکرم را نیز انکار کردند. دلیل مشرکان همانگونه که آیه ۳۱ بیان می‌کند این بوده است که چون رسالت الهی امر بزرگی است، باید کسی پیامبر گردد که دارای جاه و مال باشد و چون پیامبر اکرم از جاه و مال بی‌بهره بود، به گمان آنان صلاحیت پیامبری را نداشته است. قرآن به سخنان مشرکان پاسخ داده می‌فرماید: آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند؟ ماییم که معاش زندگی دنیا را در میان آنان تقسیم کردیم و گروهی از آنان را بر گروهی دیگر افزودنی داده ایم تا آن که گروهی از آنان گروه دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگارت از آنچه جمع می‌کنند، بهتر است (۳۲) و اگر نه آن بود که همه مردم یک امت می‌شدند، برای کسانی که خدای رحمان را منکر شده‌اند برای خانه‌های شان سقف‌هایی از نقره قرار می‌دادیم و پله‌هایی که بر آن بالا روند (۳۳) و برای خانه‌های شان درهایی از نقره قرار می‌دادیم و تخت‌هایی که بر آن تکیه زنند (۳۴) و خانه‌هایی از طلا برای ایشان قرار می‌دادیم. و همه این‌ها کالای زندگی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است (۳۵) در آیه ۳۲، قرآن به پندار مشرکان درباره کسی که به پیامبری برگزیده می‌شود پاسخ داده می‌فرماید: مشرکانی که از بدست آوردن روزی خود عاجز اند، چه حق دارند که درباره پیامبری و نبوت و اینکه چه کسی شایسته آن است سخن گویند؟ اصولاً انتخاب پیامبر به دست مشرکان نیست تا حق داشته باشند که پیرامون آن اظهار نظر کنند. بلکه پیامبری رحمتی الهی است که خداوند به بندگان شایسته خود عطا می‌فرماید. در آیات ۳۲ تا ۳۵، قرآن به بحث پیرامون نعمت‌های مادی می‌پردازد و تشریح می‌کند که اولاً به دست آوردن روزی و رسیدن به جاه و مقام چیزی نیست که انسان خود به آن دست یابد. بلکه این نعمت‌ها به مانند تمامی نعمت‌های دیگر از سوی خداوند است. چرا که اراده و کار انسان علت تامه دستیابی به آنچه که می‌خواهد نمی‌باشد. بلکه علاوه بر خواست و کار انسان، علل دیگری نیز در میان هستند که با نبود آن علل، انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند به آنچه که می‌خواهد با تلاش دست یابد و ریشه آن علل که خارج از حیطه وجود انسان است، به دست خداوند می‌باشد و از این رو

است که دیده می‌شود افرادی با آن که به طور یکسان تلاش و کوشش می‌کنند و از درک و فهم یکسانی نیز برخوردارند، از نظر مراتب مادی در جایگاه‌های مختلفی قرار می‌گیرند. پس از بیان این مقدمه، قرآن بیان می‌کند که نعمت‌های مادی که شاخص‌ترین آنها بهره‌مندی از طلا و نقره است، در دیدگاه الهی بسیار ناچیز است. به حدی که اگر خطر گمراهی افراد سست ایمان نبود، خداوند خانه‌های مشرکان را از طلا و نقره قرار می‌داد. اما چون ممکن است ظاهر بینان با مشاهده رفاه حال مشرکان در ایمان خود تردید کنند، خداوند چنین عملی را انجام نخواهد داد. از این رو اگر نعمت‌های مادی این قدر پست و بی‌ارزش است، هرگز نباید بهره‌مندی از این نعمت‌ها را ملاک حقانیت و تهی‌دستی از آنها را نشانه باطل داد.

قرآن پس از آنکه در بحث‌های قبل اثبات کرد که آیین مشرکان از حق به دور می‌باشد، در این آیات به آنان و به تمامی بدکاران هشدار می‌دهد که در صورت پایداری در عقاید باطلشان، خداوند آنان را به عذاب گرفتار کرده و به شدت مجازات خواهد کرد. قرآن در این باره می‌فرماید: و هر که از ذکر خدای رحمان اعراض کند، شیطانی را بر او می‌گماریم که قرین وی باشد (۳۶) و آن شیطان‌ها ایشان را از راه حق باز می‌دارد و اینان گمان می‌برند که هدایت یافته‌اند (۳۷) آیات ۳۶ و ۳۷ اشاره به این مسئله دارد که انسان تا زمانی استعداد هدایت شدن را دارد که در جستجوی حق باشد. اما آنگاه که حق را بشناسد و حاضر به پیروی از آن نگردد، خداوند رحمت خود را از او باز داشته و دیگر مانع از گمراه شدن او به دست شیطان‌ها نمی‌گردد. یکی از رحمت‌های بزرگ الهی در مورد مومنان این است که آنان را از گزند وسوسه‌های شیطان محفوظ می‌دارد. در ادامه، قرآن تصویری از حضور کافران در روز قیامت به دست داده و می‌فرماید: و چون به نزد ما آید به شیطان خویش گوید: ای کاش میان من و تو فاصله شرق و غرب بود که بد قرینی بودی (۳۸) و اینکه امروز با شیطان‌هایتان در عذاب مشترک هستید، سودی برای شما ندارد چرا که شما ستم کرده‌اید (۳۹) از آیات ۳۸ و ۳۹ استفاده می‌شود که اشتراک در عذاب نه تنها اندوه‌گمراهان را نمی‌کاهد، بلکه خود عذاب بزرگی برای آنان می‌باشد. زیرا هر بار که آن شیاطین را مشاهده می‌کنند و در می‌یابند که به خاطر وسوسه‌های آنان به عذاب الهی گرفتار شده‌اند، از مصاحبت آنان به خشم آمده و درونشان شعله‌ور می‌گردد. در ادامه، قرآن خطاب به پیامبر می‌فرماید: ای پیامبر آیا مگر تو می‌توانی ناشنویان را شنوا کنی و نابینایان را راه‌نشان دهی و یا آن را در ضلالتی آشکار است، هدایت کنی؟ (۴۰) پس ما به هنگامی که تو را از دنیا ببریم، از آنان انتقام خواهیم گرفت (۴۱) و یا در زمان حیات آنچه را که به آنها وعده دادیم، به تو می‌نمایانیم. چرا که ما بر ایشان قدرت داریم (۴۲) در آیات ۴۱ و ۴۲، قرآن به مشرکان هشدار می‌دهد که خداوند از آنان انتقام خواهد گرفت و اصل عذاب حتمی است. اگر چه زمان آن ممکن است پس از فوت پیامبر و یا قبل از آن باشد. از روایاتی که در ذیل این آیات آمده است، استفاده می‌شود که انتقام الهی تنها شامل مشرکان نشده بلکه مسلمانانی که دیده از حق فرو بندند را نیز شامل می‌گردد. در ادامه، قرآن به پیامبر اکرم چنین می‌فرماید: به آن چیزها که به تو وحی می‌شود، تمسک جوی و به راستی که تو در راه مستقیم هستی (۴۳) و

آنچه که به تو وحی کردیم، برای تو و قومت تذکاری است و به زودی درباره آن بازخواست می‌شوید (۴۴) و از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیمشان بپرس که آیا غیر خدای رحمان خدایانی قرار داده ایم که پرستیده شوند؟ (۴۵) در آیات ۴۳ و ۴۴، قرآن به پیامبر و مومنین فرمان می‌دهد که در پیمودن راه حق و استفاده از وحی الهی و قرآن مجید استمرار داشته باشند. در آیه ۴۵، قرآن بار دیگر به طور اجمال به ابطال مذهب مشرکان می‌پردازد و چنین بیان می‌کند که مشرکان در اثبات عقایدشان نه تنها از دلیلی عقلی بی بهره اند، بلکه دلیل نقلی هم در دست ندارند. در ادامه قرآن به بیان ماجرای موسی (ع) با بنی اسرائیل می‌پردازد. چرا که منکران عصر آن حضرت نیز چون منکران معاصر پیامبر اکرم برای آن که دستاویزی داشته باشند، حضرت موسی را متهم به جادوگری می‌کردند و سرانجام نیز به خاطر این عقایدشان هلاک گردیدند. قرآن درباره قوم موسی می‌فرماید: و موسی را با آیات خود به سوی فرعون و بزرگان قوم او فرستادیم و او گفت: من رسول پروردگار جهانیانم (۴۶) و چون موسی آیات ما را برای ایشان بیاورد، در این هنگام آن آیات را به ریشخند گرفتند (۴۷) و هیچ معجزه ای به آنان نشان ندادیم مگر آن که از معجزه پیش بزرگتر بود و آنان را به عذاب گرفتار ساختیم شاید که باز گردند (۴۸) و به هنگام نزول عذاب می‌گفتند: ای جادوگر، برای رهایی ما پروردگارت را به آنچه که با تو پیمان بسته بخوان که ما هدایت یافته ایم (۴۹) اما چون آن از عذاب را از ایشان برداشتیم، در این هنگام نقض پیمان کردند (۵۰) حضرت موسی برای هدایت مردم مصر، معجزات متعددی از سوی خداوند ارائه می‌کرد. نظیر گرفتار ساختن فرعونیان به خشکسالی، کمبود محصول و وزش بادهای شدید و غیره. فرعونیان با مشاهده این معجزات، از موسی (ع) می‌خواستند که این بلاها را از آنان باز دارد و اظهار می‌داشتند که با دیدن این معجزات ایمان آورده اند. اما به محض برطرف شدن این معجزات، باز پیمان شکنی کرده و کفر خویش را آشکار می‌کردند. تا آنکه سرانجام به عذاب الهی گرفتار آمده و هلاک شدند. قرآن با نقل داستان فرعونیان به مشرکان هشدار می‌دهد که اگر بخواهند به شیوه فرعونیان رفتار کرده و سخنانی چون گفتار آنان را درباره پیامبر اکرم بر زبان جاری سازند، باید در انتظار عذاب الهی باشند. همانگونه که فرعونیان به عذاب الهی گرفتار آمده و هلاک گردیدند. قرآن درباره نحوه برخورد فرعون با دعوت حضرت موسی (ع) می‌فرماید: و فرعون به قوم خویش ندا داد: ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که در قلمرو من جاری است، اختصاص به من ندارد؟ آیا نمی‌بینید؟ (۵۱) بلکه من از این مردی که خوار است و نمی‌تواند سخن روشنی بگوید، بهترم (۵۲) پس چرا بر او دستبند های طلا نیافکندند و یا فرشتگان قرین یکدیگر همراه او نیامده اند؟ (۵۳) پس قوم خود را مجذوب خویش کرد و آنان نیز از او پیروی کردند. به راستی که آنان مردمانی فاسق بودند (۵۴) آنچنان که پیش از این گفتیم، حضرت موسی (ع) برای اثبات صحت رسالت و نبوت خود، معجزات مختلفی را به فرعونیان ارائه کرد. از طرف دیگر فرعون که می‌دید در صورت ادامه دعوت موسی (ع) حکومتش در معرض نابودی می‌باشد، شروع به تبلیغات مسمومی در میان مردم کرد. آنچه که از آیات ۵۱ تا ۵۳ بر می‌آید این است که فرعون بر چند نکته تاکید کرد. از آن جمله این بود که پادشاهی مصر به دست من است و



رودخانه نیل و نهر های منشعب از آن نیز در قلمرو تحت حکومت من جاریست. فرعون با گفتن این سخنان درصدد بود که الوهیت خود را اثبات کند. بنابراین اگر دیده می شود که رودخانه ها را از آن خود قلمداد می کند، به خاطر آن است که در سرزمینی چون مصر آب مایه اصلی حیات در صحراهای خشک و سوزان آن می باشد و فرعون با این سخن درصدد بود تا چنین وانمود سازد که مرگ و حیات مردم به دست اوست. نکته دیگری که فرعون بر آن تاکید داشت این بود که اگر موسی پیامبر خداست، باید مردی ثروتمند می بود. چرا که رسالت الهی امر بزرگی است که به زعم وی در آن راهی برای مردمان فقیر نمی باشد. سومین مطلبی که فرعون با تکیه به آن تبلیغات سوئی را مطرح می ساخت، نحوه تکلم حضرت موسی (ع) بوده است. آنچه که از تاریخ به دست می آید این است که آن پیامبر بزرگ الهی، پیش از بعثت در سخن گفتن دچار لکنت می شده و همین مسئله باعث می گردید که ارتباط او با مردم به سادگی صورت نگیرد. اگرچه این حالت پس از رسالت او همانگونه که در آیات ۲۸ و ۳۶ سوره طه آمده است، برطرف گردید. به هر حال همانگونه که دیده می شود، سخنان فرعون نه دلیلی بر اثبات الوهیت خود او می باشد و نه دلیلی بر رد ادعای موسی (ع). در ادامه آیات، قرآن به طور اجمال به سرانجام فرعونیان اشاره کرده و می فرماید: پس چون ما را به خشم آوردند، ما از آنان انتقام گرفتیم و در آب غرقشان ساختیم (۵۵) و آنان را از زمره کسانی قرار دادیم که در ورود به جهنم بر دیگران مقدم هستند و مایه عبرتی برای آیندگان (۵۶) آنچنان که از بررسی زندگانی حضرت موسی و مقایسه آن با زندگی رسول اکرم به دست می آید، برخورد فرعونیان با موسی و مشرکان با پیامبر به طور یکسان بوده و هر دو گروه گمان می کردند که با سخنان بی پایه خود قادر به خاموش ساختن نور حق هستند. در ادامه، قرآن به عنوان هشدار مجددی به گمراهان بخش هایی از زندگانی حضرت مسیح (ع) را مطرح ساخته و می فرماید: ای پیامبر، چون به فرزند مریم مثل زده شد، در دم قوم تو از شنیدن آن فریاد شادی برآرند (۵۷) و گویند: آیا معبودان ما بهتراند یا عیسی؟ این گفته را جز برای جدل با تو نزدند. که آنان مردم ستیزه جویند (۵۸) عیسی نبود جز بنده ای که او را نعمت دادیم و مایه عبرت بنی اسرائیل قرار دادیم (۵۹) اگر بخواهیم از میان شما کسانی را فرشته قرار می دهیم که در زمین یکی پس از دیگری جانشین هم شوند (۶۰) و عیسی نشانه ای برای روز رستاخیز است. پس درباره رستاخیز شک نکنید و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است (۶۱) و شیطان شما را از این راه باز ندارد که او برای شما دشمنی آشکار است (۶۲) در آیه ۶۰ قرآن بیان می کند که خداوند هرگاه اراده فرماید، افرادی از جنس بشر را برگزیده و آنان را به سان فرشتگان قرار می دهد. اینان اگرچه در ظاهر به مانند همه مردم هستند، اما به خاطر تشابه درونی که با فرشتگان یافته اند، می توانند به اذن خداوند به مانند ملائکه الهی در نظام هستی تصرف کنند. نکته مهم این است که اعمال اینان به سان کارهای فرشتگان همگی وابسته به اذن الهی است و از این رو انجام این امور دلیلی برای پرستش آنان نمی گردد. در آیه ۶۱ آمده، معجزه حضرت عیسی (ع) در زنده کردن مردگان نمونه ای است از آنچه که در روز رستاخیز به وقوع می پیوندد و بهترین دلیل است برای زدودن پندار هایی که درباره قیامت ممکن است در ذهن عده ای وجود داشته

باشد. در ادامه، قرآن هدف اصلی از ذکر داستان حضرت مسیح در این سوره را مطرح می سازد. همانگونه که گفتیم، نظر قرآن از طرح داستان حضرت موسی و عیسی(ع) این است که به مشرکان هشدار دهد که پیش از شما اقوامی بودند که به مانند شما با پیامبران الهی مخالفت کرده و سرانجام، گرفتار عذاب الهی شدند. قرآن درباره حضرت عیسی می فرماید: و چون عیسی با دلایل روشن به سوی بنی اسرائیل آمد، گفت: من برای شما حکمت آورده ام و این که آنچه را در آن اختلاف دارید، برایتان بیان کنم. پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۶۳) خداوند پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را بپرستید که این راه راست است (۶۴) پس آن گروه ها در میان خودشان اختلاف کردند. پس وای بر آن کسان که ستم کرده اند از عذاب روز پر درد (۶۵) محتوای دعوت حضرت عیسی (ع)، مطابق آیه سوم حکمت بوده است. مراد از حکمت در قرآن، معارف الهی است که شامل عقاید صحیح و اخلاق نیکو می باشد. اما بنی اسرائیل به جای پیروی از آن پیامبر بزرگ الهی به صورت صحیح، به دسته های مختلفی تقسیم شدند. گروهی یکسره پیامبری آن حضرت را انکار کردند و دسته دیگر درباره مقام آن حضرت افراط کرده و وی را تا حد الوهیت بالا بردند و تنها دسته سوم بودند که به نحو صحیحی که خود آن حضرت خواهان آن بود، اقرار به بندگی او در مقابل خداوند و پیامبری او از جانب ذات کبریایی کردند. بر طبق آیه ۶۵، دسته اول و دوم به خاطر عقاید باطلشان یک سره به آتش جهنم گرفتار شدند. بدیهی است این سرانجام ناپسند، خود نشان دهنده ظرافت و حساسیت راه حق و شناخت صحیح از آن است که باید بر طبق موازین و اصولی که در مکتب وجود دارد، بدون افراط و تفریط اتخاذ و پیروی شود. قرآن پس از آنکه در آیات قبل با بحث های استدلالی عقاید مشرکان را ابطال کرد، در این آیات به توصیف احوال قیامت و سرانجام مومنان و مشرکان می پردازد تا شاید مشرکان از سرانجام راهی که در پیش گرفته اند، بهراسند و از آن توبه کنند. قرآن در این باره می فرماید: آیا مشرکان چشم داشتی جز این دارند که رستاخیز ناگهان بر آنان بیاید در حالی که بی خبرند؟ (۶۶) دوستان در آن روز همه دشمن یکدیگر باشند مگر پرهیزکاران (۶۷) در آیه ۶۶ قرآن به توصیف نحوه برخورد مشرکان با عقاید حقه می پردازد و می فرماید: حال مشرکان به مانند حال کسی است که نابودی او را تهدید می کند و با این همه از اسباب نجات برای رهایی خود استفاده نمی کند. بلکه بر جای خود نشسته و در انتظار مرگ به سر می برد. روشن است که چنین نحوه برخوردی با خطرات مهلک، به دور از عقل است. از این رو قرآن تعصب مشرکان بر عقاید باطل گذشتگان را با اینکه می توانند به جستجوی حق بپردازند و از عذاب الهی رهایی یابند، به حال کسی تشبیه می کند که در ورطه هلاکت قرار گرفته و حاضر نیست به هیچ صورتی برای نجات خود تلاش کند. در ادامه آیات قرآن به توصیف حال بهشتیان در روز قیامت پرداخته و می فرماید: ای بندگان من، در این روز نه بیمی برای شما هست و نه اندوهناک می شوید (۶۸) بندگان من همان کسانی هستند که به آیات ما ایمان آوردند و مطیع بودند (۶۹) به آنان گفته می شود: شما و همسرانتان به بهشت داخل شوید و مسرور باشید (۷۰) طبق ها و جام های زرین بر آنها می گردانند و در آن بهشت هر چه دلهای آنان بخواهد و چشم هایشان از آن لذت برد، موجود است و شما ای گروه پرهیزکاران، در آن

جاودانید(۷۱) و این بهشتی است که آن را به پاداش کارهایی که می کرده اید به میراث برده اید(۷۲) و در آن جایگاه، میوه های بسیاری برای شماست که از آن می خورید (۷۳) آیات ۶۸ تا ۷۳ به توصیف خصوصیات بهشت می پردازد. در این آیات، پاره ای از نعمت های بهشتی به طور خاص ذکر شده است که از آن جمله است بهره مندی از طعام، خوراک و مصاحبت با همسران مومنی که در دنیا به همراه انسان بوده اند و نیز وسایل زرین. علت نام بردن از این امور با توجه به اینکه نعمت های بهشتی بسیار فراوان تر از این چند مورد است، این است که اکثر مردم به هنگامی که بحث از خوشی و آسایش می شود، چیزی جز این امور در ذهن آن ها نمی گنجد. اما در آیه ۷۱، قرآن به طور کلی بیان می کند که نعمت های بهشت محدود به این امور می باشد. بلکه هر آنچه برای انسان لذت بخش باشد، در آن وجود دارد. چه نعمت های مادی و چه معنوی. در ادامه، قرآن به توصیف سرانجام بدکاران می پردازد که در حقیقت مقایسه ای است بین این دو گروه. قرآن می فرماید: تبهکاران در عذاب دوزخ جاویدانند(۷۴) از عذاب آنان هیچ کم نکنند و در آن نومیدند(۷۵) ما به آنها ستم نکردیم بلکه آنان خود ستمکار بودند(۷۶) و آنان خازن دوزخ را ندا دهند که از پروردگارت بخواه که ما را بمیراند. خازن می گوید: شما ماندنی هستید (۷۷) ما حق را بسوی شما فرستادیم اما اکثرتان از آن کراهت داشید(۷۸) در آیات ۷۴ تا ۷۸، قرآن بیان می کند که بدکاران به عذاب دوزخ گرفتار خواهند آمد. تعبیر به بدکاران شامل کافران و مشرکان از یک طرف و مومنان گنهکار از طرف دیگر می شود. در ادامه، قرآن بار دیگر خطاب به پیامبر درباره مشرکان سخن گفته و می فرماید: ای پیامبر، اینان درباره تو کیدی استوار کردند و ما نیز در کار ایشان کیدی استوار می کنیم(۷۹) آیا گمان می برند که راز دل و نجوای آنان را نمی شنویم؟ این چنین نیست و فرشتگان ما نزد ایشان اند و اعمال پنهان آنان را نیز می نویسند(۸۰) ای پیامبر، بگو: اگر برای خدا فرزندی بود، من نخستین کس از پرستندگان او بودم(۸۱) پاک و منزّه است پروردگار آسمانها و زمین. پروردگار عرش از آنچه که او را به آن توصیف می کنند(۸۲) بگذارشان که یاهو گویی کنند و سرگرم باشند تا آن روزی که به آن وعده داده شده اند، ملاقات کنند(۸۳) در ادامه، قرآن به اثبات توحید عبادی خداوند پرداخته و می فرماید: اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست و هم او فرزانه و داناست(۸۴) و بزرگ است آنکه پادشاهی آسمان ها و زمین و هرچه میانشان است، خواست او است و آگاهی از زمان رستاخیز نزد اوست و به سوی او باز گردانیده می شوید(۸۵) و آن کسان که مشرکان آنان را جز خداوند می خوانند، اختیار شفاعت ندارند. بلکه آنها که به حق گواهی دهند و از آن آگاه اند، اختیار شفاعت دارند(۸۶) و اگر از آنان بپرسی که چه کسی آنان را آفریده؟ گویند: خداوند. پس به کجا روی برمیگردانند؟(۸۷) پیامبر گفت: پروردگارا، اینان گروهی هستند که ایمان نمی آورند (۸۸) پس آنان را به کار خود واگذار و بگو سلام بر شما. پس به زودی خواهند دانست (۸۹) در آیات ۸۴ و ۸۵، قرآن به اثبات توحید در عبادت می پردازد. توحید دارای مراحل مختلفی است و از آن جمله توحید در ذات است. یعنی انسان، آفریدگار هستی را یکتا بداند. پس از این مرحله، مراحل دیگری چون توحید صفات، توحید افعال و توحید عبادی نیز وجود دارد و انسان موحد کسی است که در تمامی این مراحل، قائل به توحید

باشد. در آخرین آیه سوره زخرف، قرآن به پیامبر می فرماید که پس از این همه استدلال های گوناگون اگر مشرکان ایمان نیاوردند، آنان را به حال خود رها کن. چرا که به هر حال به هنگام مرگ پی به واقعیت خواهند برد. اما در آن زمان این آگاهی برای آنان سودی نخواهد داشت.